

## • رمانتیسزم ضد سرمایه داری • • و تأثیر آن در بینش های اجتماعی و فرهنگی •

### • اقتباس از وحید کیوان •

نخستین انتقادکنندگان جامعه بورژوازی مدرن و تمدن سرمایه داری صنعتی - نیم قرن پیش از مارکس - شاعران و نویسندگان رمانتیک بودند. رمانتیسزم در نیمه دوم قرن هیجده میلادی به وجود آمد، اما تا زمان حاضر، همواره عنصر اساسی فرهنگ مدرن باقی مانده است. آنچه معمولاً به عنوان بینش رمانتیک در هنرها و ادبیات، مخصوصاً در آغاز قرن نوزده، ملاحظه می کنیم، تنها یکی از جلوه های پرشمار و گوناگون آن است. رمانتیسزم به عنوان جهان بینی کلی (Weltanschauung)، سبک فکر و ساختار اساسی احساس، نه تنها در آثار شاعران و نویسندگان آفریدگار دنیای خیالی و موهوم مانند نووالیس (Novalis)، ا.ت. آهوفمان (E.T.A. Hoffmann) و با سوررئالیست ها، بلکه هم چنین در رمان های واقعی رئالیستی بالزاک، دیکنز و توماس مان و به همین ترتیب نه فقط در آثار هنرمندانی چون دولاکروآ (Delacroix) یا نقاشان پیش از رافائل بلکه همچنین در آثار اقتصاد دانانی چون سیسموندی (Sismondy) یا جامعه شناسانی چون تونیس (Tonnes) دیده می شود.

می توان بینش رمانتیک درباره جهان را با ویژگی انتقاد عمومی از تمدن صنعتی (بورژوازی) مدرن به مثابه برخی ارزش های اجتماعی و فرهنگی پیش از سرمایه داری تعریف کرد. بازگشت به گذشته (واقعی یا خیالی) الزاماً به معنای داشتن سمنگیری پس روانه و پس گرایانه نیست. رمانتیسزم می تواند انقلابی یا محافظه کارانه باشد. از آغاز رمانتیسزم تا به امروز دو گرایش در آن وجود داشته است: در این مورد کافی است نویسندگان هم عصر: بورکه و روسو، کاریج و بلاک، بالزاک و فورنه، کدرلایل و ویلیام مورس، هایدگر و مارکوزه را از نظر بگذرانیم. گناه مانند مورد زرز سورل گرایش

محافظه کارانه و انقلابی در یک متفکر متبلور است.

نخستین موج رمانتیسیم ضد سرمایه داری، حمله به انقلاب صنعتی و انتقاد از نتایج فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی آن در قرن نوزده میلادی بود. اما دقت و مناسبت انتقاد رمانتیسیم از جامعه صنعتی و نحوه کار صنعتی، تنها جنبه تاریخی نداشت؛ زیرا این انتقاد نه فقط بر جنبه های خاص، اجدادها و بی عدالتی های ویژه این دوره ابتدایی (مانند فقر مطلق کارگران، کار کودکان، اعمال زور و خشونت، ۱۴ ساعت کار روزانه)، بلکه بر مشخصه های عام تر، اساسی و دایمی تمدن (صنعتی/سرمایه داری) مدرن، از پایان قرن هیجده تا عصر حاضر نیز درنگ داشت.

انتقاد رمانتیک به ندرت منظم یا صریح است و اغلب به طور مستقیم به سرمایه داری به این عنوان نمی بردارد. در جامعه شناسی و فلسفه اجتماعی آلمان در پایان قرن نوزده می توان برخی کوشش ها برای سیستم سازی را مشاهده کرد. آنها فرهنگ (Kultur)، یعنی مجموعه ای از ارزش های اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی سنتی را در برابر تمدن «سرد و بی روح» سرمایه داری که عبارت از رشد اقتصادی، مادی و فنی مدرن است، قرار می دادند. یا اجتماع (Gemeinschaft)، یعنی همبود قدیمی ارگانیک را که مبتنی بر روابط اجتماعی مستقیم است، در برابر تجمع (Gesellschaft) که همانا گردآوری مکانیک و مصنوعی افراد پیرامون هدف های سودآور است، قرار می دادند.

جنبه مرکزی تمدن صنعتی (بورژوازی) در انتقاد ضد سرمایه داری، استثمار کارگران یا نابرابری اجتماعی نبود. هرچند این جنبه ها گاه و مخصوصاً به وسیله چپ رمانتیک افشاء شده. بلکه عبارت از برشمردن جنبه کمی زندگی، یعنی نشان دادن فرمانروایی کلی ارزش (کمی) مبادله، محاسبه های بی روح قیمت ها، سود و قوانین بازار بر مجموع بافت اجتماعی بود.

رمانتیک ها به طور شهودی، دیگر مشخصه های منفی جامعه مدرن را ناشی از سرچشمه بسیار مهم و قطعی فساد یعنی آیین خداوندگار پول (که کارلایل آن را «مال پرستی» می نامد) می دانستند. به توصیف آن ها عوارض این آیین از این قرارند: تخریب تمام ارزش های کیفی - مذهبی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی، زیبایی شناسی، - گسیختگی همه یونندهای کیفی بشری، مرگ تخیل و احساس، یکنواخت شدن کسل کننده زندگی، تسلط رابطه صرفاً «سودآور» - یعنی از لحاظ کمی قابل محاسبه - میان انسان ها و انسان با طبیعت. بسیاری از رمانتیک ها مسموم شدن زندگی اجتماعی به وسیله پول، و هوا به وسیله گاز و دود صنعتی را به مثابه بدیده های هم ارز - مولود همان ریشه فساد - درک می کردند.

در این جا نمونه ای از سند اتهام رمانتیک علیه تجدد سرمایه داری را از چارلز دیکنز یکی از نویسندگان محبوب کارل ماکس که مطلقاً هیچ پیوندی با اندیشه های سوسیالیستی نداشت مثال می آوریم. به عقیده مارکس، دیکنز به «همبستگی باشکوه کنونی نویسندگان تخیلی در انگلستان تعلق دارد که صفحه های آثار رسا و زنده اش حقیقت های

اجتماعی و سیاسی را بیش از همه سیاستمداران، سیاسی نگاران و اخلاقی گرایان حرفه ای، به جهان عرضه داشته است. [...]»<sup>۱</sup> این عقیده در مقاله ای که در اوت ۱۸۵۴ از مارکس در نیویورک دلی تریبون به چاپ رسید، ابراز شده است. در این سال کتاب دیکتاتور زمان های دشوار» انتشار یافت. این اثر شامل بیانی استثنایی در تأیید انتقاد رمانتیک از جامعه صنعتی است. این کتاب به اندازه اغلب رمانتیک های انگلیسی - چون برکه، کالریج، کوبه، والتر اسکات، کارلایل (که زمان های دشوار به وی تقدیم شده)، روسکین و ویلیام موریس - آشکارا به شکل های پیش از سرمایه داری (عموماً مربوط به قرون وسطی) احترام نمی گذارد. اما رجوع به ارزش های اخلاقی و مذهبی گذشته عنصر اساسی فضای آن است.

در زمان «زمان های دشوار» روح بی احساس و کمیت سنج عصر صنعتی به طور بدخشان در شخصیت صاحب کارخانه ها، ایدئولوگ فایده گرا، و عضو پارلمان به نام مستر توماس گرادگراند (M. To. Gradgrind) (که مجازاً آقای «عبارزن» معنی می دهد) متبلور است. موضوع عبارت است از مردی است که «یک قاعده و یک ترازو و همیشه یک جدول ضرب در جیب» دارد و همواره آماده «وزن کردن و سنجیدن هر جز، طبیعت انسانی و گفتن دقیق مبلغ آن به شما» است؛ به عقیده گرادگراند هر چیز در گیتی «فقط موضوع ارقام و محاسبه ساده علم حساب» است. او به طور جدی تربیت کودکان را بر مبنای اصل سودمندی سازمان می دهد که طبق آن «هر آنچه نتواند با ارقام تقویم گردد یا هر آنچه نتواند خیلی نازل خریداری و به قیمت بسیار بالا فروخته شود وجود ندارد و هرگز هم نیاید وجود داشته باشد». فلسفه گرادگراند - که عبارت از دکتربین سخت و خشن اقتصاد سیاسی، فایده گرایی ناب و رهاگذاری (Laissez-faire) کلاسیک است - اینست که به «هر چیز باید مزد داده شود. هرگز هیچکس نباید در هیچ حالتی [...] برای کسی بدون دریافت مزد خدمت کند. حق شناسی باید از میان برخیزد و نیکی های ناشی از آن هیچ محملی نداشته باشد. هر بند انگشت از وجود مردمان، از رایش تا میرش، باید یک بازار منظم حسابگر باشد»<sup>۲</sup>.

در برابر چنین توصیف و تبیین رفتار فرد سرمایه دار که زمانی جیره می گردد که «دلبستگی به چیزهای عجیب و غریب روح و روان بشری را تهی می سازد»، دیکتاتور ایمان رمانتیک خود را در برابر قوه «تأثیر پذیری ها، احساسات و ناتوانی های» روح بشری قرار می دهد. این ایمان نیرویی را می آفریند که «همه محاسبه هایی را که انسان سورت می دهد، ناچیز می شمارد». دیکتاتور باور دارد که در قلب افراد «گوهرهای ظریف بشری وجود دارد که رها از واپسین حقه های جبر و مقابله است». او با نفی سرخم کردن در برابر عبار کمیت سنج تجاری، به ارزش های کیفی که به ارقام تقلیل ناپذیرند، پایبند بوده است.

اما زمان «زمان های دشوار» تنها مسئله سوبش و سایش روح را مطرح نمی کند، بلکه همچنین شرح می دهد که چگونه تمدن (سرمایه داری) صنعتی با تبدیل زندگی به یک

گذران عادی ملالت بار، خسته کننده و یکنواخت، زیبایی، تخیل و ظاهر زندگی مادی افراد را زودده است. چارلز دیکنز شهر صنعتی مدرن "Coketown" را به مثابه شهر ماشینی ها و دودکش های سر به فلک کشیده ای توصیف می کند که دایم و به طور خستگی ناپذیر ماریج های دود، که هرگز حلقه های آن به تمامی گشوده نمی شود، از دهانه آن ها بیرون می آیند.

خیابان های شهر "Coketown" مثل هم اند. «مسکن اشخاص به هم شباهت دارند. اشخاص در یک وقت از خانه ها بیرون می روند و به خانه ها باز می گردند. آن ها برای انجام یک کار با گام های مشابه در پیاده رو راه می پیمایند. هر روز شبیه روز پیش و روز بعد است و هر سال با سال پیش و پس، شباهت دارد.»<sup>۶</sup> به نظر می رسد که زمان و مکان تمام کیفیت های گوناگون و تنوع فرهنگی را بدین خاطر از دست داده که ساختاری واحد و پیوسته بنا بر فعالیت دایمی ماشین ها ساخته شود.

برای تمدن صنعتی، کیفیت های طبیعت مطرح نیستند. این تمدن فقط کمیت های مواد اولیه ای را که استخراج می کنند، در نظر می گیرد. بنابراین "Coketown" یک «قبعه شیطانی» است که «قالب آن به شدت از دخالت دادن طبیعت که مخالف انتشار دود و گاز کشنده است، روگردان است». دودکش های بلند آن که «توفان بد سیمی اش را در هوا می پراکند»، آسمان و خورشید را «که از خلال شیشه دود دائماً در کسوف است»، فرو می پوشاند. آنهایی که «تشنه جرعه ای هوای خالص» هستند و مشتاق اند که منظره ای سبز، درختان و پرندگان، گنبد درخشان آسمان نیلگون را بنظره کنند، باید کیلومترها با قطار بروند و در مزرعه ها گشت و گذار کنند. اما حتی این جا نیز انسان در آرامش قرار ندارد؛ زیرا چاه های تهی و متروک اینک پس از استخراج آن همه آهن با زغال همچون دامگاهی کشته زیر علف ها رو نهان کرده اند.<sup>۷</sup>

چارلز دیکنز شرایط کار در کارخانه سرمایه داری را از نزدیک بررسی نکرده است. با این همه او - در تصویر دهشتناک با معنایی - آن را جنس ترسیم می کند؛ کارگران مجبورند از حرکت مکانیکی، رتم یکنواخت بیستون ماشین های بخار، ربنی که «مانند کله قیل بست دایم بالا و پایین می رود»، تبعیت کنند.

دیگر نویسندگان رمانتیک نیز با برخورد شدیدی به این مسئله پرداخته اند. آن ها با تأسف خوردن از ویرانی و نابودی حرفه های کهن پیش از سرمایه داری - نمونه کاری که خلاقیت و تخیل به عنوان عنصرهای اساسی فعالیت تولیدی در آن دخیل بود - سلطه مطلق تولید صرفاً کمی، تسلط ماشین های بی روح بر موجودات زنده، نتایج و آثار خرفنی آور در تقسیم کار، خصلت «کریه» کار صنعتی، خوار کردن و از قواره انسانی انداختن کارگر را تشریح و تحلیل کردند.

این نوع انتقاد در نوشته های نویسنده دیگر انگلیسی بنام «جان راسکین» معاصر دیکنز نیز دیده می شود. اگرچه راسکین خود یک سوسیالیست نبود، اما زیر تأثیر انویسا سوسیالیستی «ویلیام موریس» قرار داشت. راسکین که یک تاریخ نگار معماری، فیلسوف

هنرها و دستدار نقاشان پیش از رافائل بود، به اقتصاد سیاسی نیز عنایت داشت. فشرده اندیشه‌های اساسی او در این زمینه را می‌توان در مقدمه اثر وی *A JOY For EVER* (۱۸۵۷) مشاهده کرد. به عقیده راسکین شیوه تولید صنعتی «در انگلستان ما بردگی بی هزار بار بدتر و ذلیل تر از برده آفریقایی زیر تازیانه با برده اسپارتی یونان به وجود آورده است. زیرا این یک نوع سیستم کار است که موجودات انسانی را به «جرح دنده‌ها» تبدیل کرده و از قوازه بشری خارج می‌سازد». به عقیده راسکین این «ننزل کارگر نا سطح یک ماشین»، این تخریب روح و هوش و آزادی او، بدترین آفت دنیای مدرن است. یکی از سرچشمه‌های اساسی این جادوی زیانبار که حتی نامش فریبده است، تقسیم کار است: «در واقع این کار نیست که تقسیم می‌شود، بلکه انسان‌ها هستند که به قطعات ساده مردمان تقسیم گشته. و به پاره‌های کوچک و خرده ریزه‌های زندگی تبدیل شده‌اند...». در کارگاه‌های صنعتی مدرن، کار تمام کیفیت انسانی را و نهاده است. زحمتکشان «کمترین فرصت را برای به کار انداختن استعداد انسانی ندارند». آن‌ها به کسب یک شیء تغلیل یافته‌اند، زیرا «همراه با توده‌ای از ماشین‌ها حساب شده و با جرح‌های آن‌ها نمره‌گذاری و با ضربه‌های چکش آن‌ها سنجیده می‌شوند»: توده بی‌نامی که «به عنوان سوخت برای تغذیه دودکش کارخانه گسیل می‌گردد».

ایده‌آل غمگین به گذشته (نوستالژیک) راسکین مانند بسیاری از دیگر رمانتیک‌های ضد مدرنیستی، از گذشته بسیار قدیم مایه می‌گیرد. در ساختمان کلیساهای بزرگ یا در تولید یک شیء شیشه‌ای در ونیز (Venise) دوره فردن وسطی، کار آزاد، عالی و خلاق بود. در سینه‌های قدیم فکر و کار جدا نبودند و تولید بی‌ابداع وجود نداشت. رویای نویسنده هسانا برقراری دوباره این عصر طلایی - بگانگی هنر و کار - در آینده بود. راسکین محسسه‌های سردر کلیساهای بزرگ قدیمی را بمثابة «نشانه‌های زندگی و آزادی هر کارگری که در سنگ اثر نهاده، (درک کرده است)، آزادی فکر و هم‌ردیفی در مقیاس وجود، چیزی است که هیچ قانون و حقوق اساسی و نوع‌دوستی نمی‌تواند تأمین کند. نخستین هدف تمام اروپای عصر ما باید این باشد که (این آزادی فکر و هم‌ردیفی) را برای فرزندان خود کسب کند».

### ● رمانتیک ضد سرمایه‌داری و اندیشمندان قرن نوزدهم

ظاهر آکارل ماکس هیچ سر و کاری با رمانتیک نداشت و هر نوع رویای بازگشت به سده‌ها یا دیگر شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری را به مثابه یک چیز «ارنجایی» رد می‌کرد و بر نقش تاریخی سرمایه‌داری که نه تنها نیروهای مولد را در مقیاس بسیار عظیم و بی‌سابقه‌ای رشد داده، بلکه باعث عمومیت و بگانگی اقتصاد گردیده - که پیش شرطی اساسی برای آینده سوسیالیستی بشریت است - تأکید داشت. تأکید او بر نقش و اهمیت تاریخی سرمایه‌داری از آن رو است که پرده‌های پنهان‌کننده استثمار در جامعه‌های پیش از سرمایه‌داری را از هم دریده است. این تأکید البته نکته‌ای ریشخند آمیز دارد زیرا

شیوه تولید سرمایه داری ضمن متداول کردن شکل های حادثه، آشکارتر و زننده تر استثمار، به رشد آگاهی و مبارزه طبقاتی ستمدیدگان کمک می کند. سرمایه بستیزی مارکس نفی مجرد تمدن صنعتی (بورژوازی) مدرن نیست، بلکه نمو **Aufhebung** آن یعنی همزمان با الغاء، حفظ دستاوردهای عظیم آن و فرارفت از آن برای شیوه تولید بالاتر (سوسیالیسم) است.

مارکس در این جا روشی دیالکتیکی دارد: زیرا او سرمایه داری را به مثابه سیستمی درک می کرد که «هر پیشرفت اقتصادی را به آفت عمومی تبدیل می کند» ۱۰. دست کم در تحلیل آفت های اجتماعی مولود تمدن سرمایه داری (و هم چنین در توجه وی به همبودهای پیش از سرمایه داری) است که او در مفیاس معینی به سنت رمانتیک می پیوندد.

مارکس و انگلس که به برخی انتقادهای رمانتیک از سرمایه داری حسن نظر و الایی داشتند، نسبت به آن ها دین فکری انکار ناپذیری دارند. آثار آن ها به طور با معنایی نه تنها از اقتصاددانان رمانتیک چون سیسمنوندی - که در نوشته های مارکس غالباً با ریکاردو مقابله و مقایسه شده - یا از سیاسی نویس روس نیکلای دانیلسون که ۲۰ سال با او مکاتبه داشتند، متأثر شده، بلکه از نویسندگانی چون دیکنز و بالزاک و فیلسوفان اجتماعی چون کارلایل و تاریخ نگاران همبودهای نخستین چون مورو، نیبور و مورگان و نیز سوسیالیست های رمانتیک چون فوریه، لورو و موزس هس نیز تأثیر پذیرفته اند.

توجه مارکس و انگلس به همبودهای نخستین روستایی - از همبودهای نوع یونانی **Gens grecque** تا همبودهای قدیمی ژرمنی **Mark germanique** و همبودهای نوع روسی **Obchtchina** - ناشی از این اعتقاد آن هاست که شکل بندی های قدیمی یاد شده آمیخته از کیفیت های اجتماعی هستند که تمدن های مدرن آن ها را نابود کرده اند. از نظر آن ها این کیفیت ها برخی جنبه های جامعه آینده کمونیستی را ترسیم می کنند. مارکس در نامه ای به انگلس در سال ۱۸۶۸ همزمان شایهت و اختلاف میان درک خود از تاریخ و درک رمانتیسیم سنتی را نشان می دهد: یعنی در حالی که بازگشت رمانتیک روشنگران، شکل قرون وسطایی پیدا کرده بود، بازگشت جدید - مشترک برای سوسیالیست ها و دانشمندانی چون مورر - عبارت از بازگشت به فرا سوی قرون وسطی در جهت عصر نخست هر ملت یعنی به طرف همبودهای قدیمی برابر گرایانه است. ۱۱ در واقع، غبطه خوردن به شکل های زندگی قرون وسطایی، یگانه شکل رمانتیسیم نیست. از روسو تا پوپولیست های روس، از جامعه های نخستین و همبودهای روستایی سنتی به عنوان مرجع برای انتقاد رمانتیک از تمدن استفاده کرده اند. مارکس و انگلس درون سنت رمانتیک به این گرایش مربوط بوده اند.

انتقاد مارکس به تمدن صنعتی - سرمایه داری به مالکیت خصوصی بر وسایل تولید محدود نمی گردد. این انتقاد بسی وسیع تر، رادیکال تر و عمیق تر است. در این انتقاد مجموع شیوه تولید موجود صنعتی و مجموع جامعه مدرن بورژوازی - با دلایل و برخوردارهایی غالباً مشابه دلایل رمانتیک ها، زیر سؤال قرار گرفته اند. به عقیده میشل

لوی، رمانتیسیم ضد سرمایه داری یکی از منابع فراموش شده مارکس است. منبعی که برای اثر وی و نیز برای هگل گرایان جدید آلمان یا ماتریالیسم فرانسه اهمیت دارد.

یکی از نخستین نویسندگان در زمینه بررسی تشابه و قرابت میان موضع مارکسیستی و مخالفت رمانتیک با فرهنگ عقلایی شده بورژوازی کارل مانهایم است که در اثر درخشانش «بررسی درباره فکر محافظه کارانه» (۱۹۲۷) به این مسئله پرداخته است. او با باریک بینی زیاد نشان می دهد که تقابل مشخص و مجرد، دینامیک (دیالکتیک) و ایستا، کلیت و جزئیت، درک جمعی و فردگرایانه از تاریخ، خطوط مشترک انتقاد «راست» و «چپ» علیه تفکر حقوق طبیعی بورژوازی است. با این همه، اغلب مثل هایی که او از موضع مارکسیستی مطرح می کند از «تاریخ و خودآگاهی طبقاتی» لوکاج، کتابی که ترکیبی از مارکسیسم با جامعه شناسی آلمانی با القاء رمانتیک است، استخراج شده اند. به علاوه، هم شباهت های متدولوژیک میان سبک های فکر انقلابی - مارکسیستی و محافظه کارانه - رمانتیک و هم تقارب ممکن انتقادهای مشخص آن ها از جامعه صنعتی - بورژوازی مورد علاقه مانهایم بوده است.<sup>۱۱</sup>

پس از مانهایم بسیاری از جامعه شناسان یا تاریخ نگاران ادبی به پیوستگی رمانتیسیم و مارکسیسم پرداختند. الوین گولدنر روی «عناصر مهم رمانتیک» موجود در افکار مارکس درنگ کرده است. ارنست فیشر تصدیق می کند که مارکس «عصبان رمانتیک علیه جهانی که هر چیز را به کالا تبدیل کرده و انسان را به وضعیت یک شیء تنزل می دهد» را در بینش سوسیالیستی خود وارد کرده است. فیشر و گولدنر و همچنین م. آبرامس در روایای انسان کامل، فراسوی جزمیت، تفرقه و از خود بیگانگی، رابطه اساسی میان مارکس و میراث رمانتیک را مشاهده می کنند.<sup>۱۲</sup> با این همه، این نویسندگان به گونه ای واضح تر به شباهت های ویژه میان انتقاد رمانتیک و انتقاد مارکسیستی از تمدن سرمایه داری نمی پردازند. به عقیده لوی این شباهت ها مخصوصاً در برابر مسئله قطعی کمیت سنجی نمایان است.

انتقاد از کمیت سنجی زندگی در جامعه صنعتی (بورژوازی) در نوشته های دوره جوانی مارکس بویژه در دستنوشته های ۱۸۴۴ او جای مهمی دارد. طبق این متن، قدرت پول در سرمایه داری تا به آن اندازه است که به آن امکان می دهد تمام «کیفیت های بشری و طبیعی» را زایل و ویران سازد و آنها را تابع معیار خاص صرفاً کمی نماید: «کمیت پول بیش از پیش به یگانه مشخصه نیرومند آن تبدیل می شود. در مقیاسی که پول، هر گوهری را به انتزاع خاص خود تقلیل می دهد. خود نیز به عنوان گوهر کمی به گردش خاص خود تقلیل می یابد. مبادله میان کیفیت های مشخص بشری - عشق در برابر عشق، اعتماد در برابر اعتماد جایش را به مبادله انتزاعی پول در برابر کالا سپرده است. خود کارگر به وضعیت کالا، انسان کالایی شده (Menschenware) تقلیل یافته و «از حیث جسمی و روحی غیر بشری (Entmenschung)» و به موجود دوزخی تبدیل می شود و مجبور به زیستن در غارهای مدرنی است که بدتر از غارهای اولیه اند: چون که آنها «با ورزش طاعون تمدن

مسموم شده‌اند». از این روست تاجری که سنگ‌های قیمتی را می‌فروشد «صرفاً به ارزش کالایی آنها توجه دارد، نه به زیبایی یا طبیعت خاص سنگ‌ها». افراد در جامعه سرمایه‌داری حس تشخیص مادی و معنوی‌شان را از دست می‌دهند و مفهوم انحصاری تملک جانشین آن می‌شود. کوتاه سخن، موجود، این جلوه آزاد ثروت زندگی به صوهبت فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی بیش از پیش قربانی دارایی، انباشت پول، کالاها و سرمایه می‌گردد. ۱۴

این نوشته‌های دوره جوانی مارکس در کتاب کاپیتال وی کمتر آشکار است. ولی با این همه در این کتاب حضور دارند. مثلاً در قطعه‌های کاملاً مشهوری می‌بینیم که مارکس رفتار تمدن مدرن سرمایه‌داری را که فقط تولید بیشتر کالاها و انباشت سرمایه را - بنا بر «کمیت و ارزش مبادله» - مورد توجه قرار می‌دهد، با روحیه قدیمی کلاسیک که «صرفاً کیفیت و ارزش استعمال» را مد نظر دارد، منایسه می‌کند.

البته موضوع اصلی کاپیتال استعمار کار و کمیت اضافه ارزش به وسیله مالکان سرمایه‌داری و وسایل تولید است. ولی با این همه، انتقاد بنیادی از طبیعت کار صنعتی مدرن را هم در بر دارد. کتاب کاپیتال در سد اتهام خود علیه خصلت غیر بشری‌کننده کار صنعتی سرمایه‌داری، بسی روشن‌تر از دست‌نوشته‌های ۱۸۴۴ است و بدون شک میان این انتقاد و انتقادهای رمانتیک‌ها پیوند وجود دارد.

بدون تردید، مارکس مانند راسکین در رویای برقراری دوباره پشه‌های قرون وسطی نبود؛ ولی با این همه، او کار صنعتی را چون شکلی درک می‌کرد که از حیث اجتماعی و فرهنگی نسبت به کیفیت‌های بشری کار بیش از سرمایه‌داری تنزل یافته است. «معلومات، هوش و اراده‌ای که «دهقان و پشه‌ور نشان می‌دادند»، نزد کارگران تقسیم به جزء شده صنعت مدرن اعتبار خود را از دست داده است. کارل ماکس با تحلیل این تنزل رتبه، توجه را بدو به تقسیم‌گری جلب می‌کند که «کارگر را مثله می‌کند و با شتاب دادن رشد مصنوعی مهارت و قربانی کردن دنیایی از ذوق‌ها و قریحه‌های مولدین، از کارگر موجود عجبی می‌سازد». او در این متن، رمانتیک محافظه‌کار دیوید اورکارت David arguhart را نام می‌برد: «تقسیم انسان به جزء در صورتی که شایسته حکم مرگ بوده باشد، به مثابه اعدام آن است. اما چنانچه شایسته مرگ نبوده باشد، به معنای کشتن اوست. تقسیم جزء جزء کار به مفهوم قتل توده مردم است». البته، در خود ماشین یک عنصر پیشرفت وجود دارد، اما در شیوه کنونی تولید، ماشین باعث بدبختی کارگر است: زیرا کار را از هر فایده‌ای بی‌بهره می‌سازد و «مانع» از هر نوع فعالیت آزاد جسم و روح می‌گردد». کار در پرتو ماشین سرمایه‌داری «به شکنجه تبدیل می‌شود»: چون کار به زحمت یکنواخت ملال‌آور و بدون هدف... همیشه یک جور» که «به رنج و عذاب سیزف همانند است»، تقلیل یافته است. سنگینی کار هم چون تخته سنگ همواره بی‌رحمانه روی کارگر ناتوان فرود می‌آید». کارگر به زانده زنده ماشینسم مرده بدل شده و مجبور است با «نظم قطعات ماشین» کار کند. در سیستم صنعتی مدرن، تمامی سازماندهی روند کار به

نحوی است که گوهر زندگی، آزادی و استقلال کارگر را از بین می برد. او وصف شرایط مادی: چون نبودن مکان، روشنی، هوا، سرو صدای گوشخراش، فضای مملو از غبار، قطع اعضا، و کشتار ماشین و بیماری های فزون از شمار ناشی از «آسب صنعتی» را که کار در شرایط آن انجام می گیرد، به تابلو تیره پیش گفته می افزاید: کوتاه سخن، کیفیت های طبیعی و فرهنگی کارگر به عنوان موجود بشری به خاطر هدف صرفاً کمی تولید بیشتر کالاها و کسب بیشتر سود قربانی سرمایه می شود.

دریافت مارکس از سوسیالیسم با انتقاد بنیادی از تمدن مدرن صنعتی / سرمایه داری رابطه ننگانتگ دارد و دگرگونی کیفی، فرهنگ جدید اجتماعی، شیوه جدید زندگی و نمونه تمدن متفاوت را می طلبد که کنش «کیفیت های اجتماعی و طبیعی» زندگی بشری و ارزش استعمال را در روند تولید دوباره برقرار کند. مارکس با توجه به این دریافت، خواستار رهایی کار نه تنها از «سلب مالکیت سلب مالکیت کنندگان» و نظارت بر روند تولید توسط تولید کنندگان همباز، بلکه هم چنین خواستار نظارت بر دگرگونی کامل خود طبیعت کار است.

این هدف چگونه به اجرا در می آید؟ این ها مجموعه مسائلی است که مارکس مخصوصاً در گروندریسه ها (۵۸-۱۸۵۷) درباره آن بحث کرده است. به عقیده او، در جامعه سوسیالیستی، پیشرفت فنی و ماسینیسیم، زمان «کار لازم» - کار مورد نیاز برای ارضای نیازهای اساسی همبند (Communaule) را به طور فاحش کاهش خواهد داد. بنا بر این، بخش زیادتر زمان روزانه برای آنچه که او بنا بر عقیده فوریه (Fourieh) آن را کار جذاب می نامد، آزاد گذاشته می شود. یعنی کار واقعاً آزاد، کاری که به خود اجزایی فرد مربوط است. چنین کار و چنین تولیدی - که می تواند هم مادی و هم معنوی باشد - تنها بک عملکرد نیست (این جا مارکس از فوریه فاصله می گیرد)، بلکه کوشش جدی و بسیار زیادی می طلبد. مارکس به عنوان مثال ترکیب موسیقی را ذکر می کند.<sup>۱۶</sup>

کاملاً نادرست است که از ملاحظاتی پیش گفته به این نتیجه برسیم که مارکس یک رمانتیک بود. او بیشتر به فلسفه روشنگران و اقتصاد سیاسی کلاسیک مدیون است تا به انتقاد رمانتیک از تمدن صنعتی. البته، انتقادهای رمانتیک به او کمک کرده است که محدودیت ها و تضادهای تمدن صنعتی را درک کند. او در قطعه بسیار افشاگرانه در دستوشته های ۱۸۴۴ به تضاد میان مالکان قدیمی ارضی و یا مالکان جدید سرمایه داری که در مشاجره فلمی میان نویسندگان رمانتیک (ژوستوس موزر، سیسموندی) و اقتصاددانان (ریکاردو - میل) به بیان درآمده رجوع می کند: «این تقابل فوق العاده ناگوار است و هر یک درباره دیگری حقیقت را می گوید»<sup>۱۷</sup>. بدین سان یک موضوع رجوع آخرین نوشته های کارل مارکس اشاره به این است که سیسموندی قادر به درک محدودیت های ریکاردو و ریکاردو قادر به درک محدودیت های سیسموندی است.

اندیشه های مارکس فایده گرایانه و رمانتیک نبود. بلکه کوششی در لغو دیالکتیکی هر دو آنها در پیشی نو، انتقادی و اخلاقی از جهان بود. او نه با ستایش از تمدن

بورژوازی و نه چشم بستن به دستاوردهای آن، شکل عالی سازماندهی اجتماعی را در نظر دارد که پیشرفت‌های فنی جامعه مدرن و برخی از کیفیت‌های بشری همبودهای پیش از سرمایه داری را به هم پیوند می‌دهد و مخصوصاً عرصه جدید و کران ناپذیری را به روی رشد و غنی کردن زندگی بشری می‌گشاید.

### ● رمانتیسیم و نظریه پردازان پس از مارکس

پس از مارکس، گرایش مسلط در مارکسیسم، گرایشی بوده است که می‌توان آن را «مدرنیستی» توصیف کرد - یعنی گرایشی که تنها با سرمتق قرار دادن یک بعد میراث مارکس - به ستایش غیر انتقادی از پیشرفت، صنعت گرایی، ماشینیسم، فوردیسم و تیلوریسم انجامید. استالینیسم با تولید گرایی از خود بیگانه شده و دردسرافرینی‌های صنایع سنگین، کاریکاتور غم‌انگیزی از این نمونه «جریان سرد» (واژگان فنی ارنست بلوخ) در مارکسیسم است. هم چنین یک «جریان گرم» وجود دارد که انتقاد رادیکال و «فراگیر آن» از تمدن مدرن ریشه در آثار مارکس و سنت رمانتیک ضد سرمایه داری دارد. این نمونه «مارکسیسم رمانتیک» روی گست اساسی میان اتوپیای سوسیالیستی - مانند زندگی و کار کیفیتاً متفاوت - و جامعه صنعتی موجود اصرار می‌ورزد، بی آنکه غبطه خود را نسبت به برخی شکل‌های اجتماعی و فرهنگی پیش از سرمایه داری پنهان نگاه دارد.

البته، این نوع مارکسیسم «ضد مدرنیستی» از انگیزه‌های یک جانبه مصون نمانده است. ضعف و قوت آن می‌تواند بر پایه آثار یکی از نخستین نمایندگان آن ویلیام موریس واضح گردد. موریس شاعر و هنرمند رمانتیک و عضو انجمن برادری هنرمندان کلامیک، ابتدا به عضویت جنبش سوسیالیستی ربع آخر قرن نوزده درآمد. انتقاد تند و گرنده او از جامعه سرمایه داری - صنعتی، مدیون روسکین و مارکس است. موریس در مقاله‌ای زیر عنوان «چگونه سوسیالیست شدیم» (۱۸۹۴) با رجوع به جان راسکین می‌نویسد: «باید این را بگویم که من به عنایت او آموختم ام به نارضایتی ام که به هیچ وجه مبهم نبود، شکل بدهم. صرف نظر از تمایل به تولید چیزهای مفید و مناسب، مسئله فائق زندگی تنفر از تمدن مدرن بوده و هست».<sup>۱۱</sup>

به عقیده ویلیام موریس، مشخصه اساسی این تمدن «کار بی فایده»، یعنی تولید برای بازار جهانی، در حد ممکن ارزان با «کمیتی بی قیاس اشیاء بی فایده» است. کالاها «برای فروش، نه برای مفید واقع شدن» ساخته می‌شوند. مالکان ماشین‌ها نسبت به کیفیت کالاها بشرطی که بتوانند خریدارانی برای آنها پیدا کنند، بی تفاوت اند. تجارت گرایی، هنر توده‌ای موجود را که پیش از ترقی سیستم مانوفاکتور سرمایه داری در همه اشکال تولید شکوفا شده بود، میراند و همه شادی و تنوع و تخیل در کار را به نابودی کشید. موریس باطناً متقاعد شده بود که «هیچ ضرورتی برای این چیزها، جز ضرورت تقسیم منافع (سرشکن کردن منافع) در برابر زندگی موجودات بشری» وجود ندارد.

با این همه، موريس دشمن مدرنيسم نبود، او در آلبوييای سوسياليستي خود: «تازه‌هايي از هيچ كجا» (۱۸۹۰) سيستم توليدي بي را شرح مي‌دهد كه در آن «هر كاري كه انجام آن با دست ناخوشايند است با ماشين‌هاي بسيار كامل انجام مي‌گيرد و براي هر كاري كه انجام آن با دست دلپذير است هيچ ماشيني بكار برده نمي‌شود. او مانند ماركس براي رهايي كارگر از كار ملال‌آور و آزاد كردن زنان براي تحقق كار دلپذير و خلاق، روي پيشرفت فن حساب مي‌كند و براي ابراز اين اميد كه كار در اجتماع سوسياليستي همانند فعاليت بشري به شادي معقول آگاهانه تبديل خواهد شد، از فوريه الهام مي‌گيرد».<sup>۲۱</sup>

موريس مانند جان راسكين هنر را نه به عنوان يك تجمل، بلكه به عنوان يك بعد اساسي زندگي بشري تلقی می‌کرد. هنر عبارت از ثمره کار انسان‌های آزادی است که در کارشان شادی می‌جویند. در اتوبیای زمانیک - سوسیالیستی موريس، اغلب ثروت‌های مفيد با دست توليد می‌شوند و همان‌طور كه در پيشه‌هاي كلاسيك ديده می‌شود، كيفيتي هنري دارند. آن‌ها جز خلاقيت پاداشي ندارند و به خريد و فروش در نمی‌آیند (چون پول ديگر وجود ندارد). اين ثروت به كسانی رايگان واگذار می‌شود كه به آن‌ها رغبت و با نياز دارند.

كارل ماركس اغلب به رمانتيك‌ها - حتي به كسانی كه او آن‌ها را چون سيموندي از «واپس‌گرايان» می‌دانست، رجوع کرده است. بدون شك، جنبه‌هاي محافظه‌كارانه يا واپس‌گرايانه ميان اغلب رمانتيك‌ها وجود دارد. مثلاً ديكنز و راسكين دو نويسنده‌اي كه در ابتدا درباره آنها سخن گفتيم، هيچ دركي از جنبش كارگري مدرن، سنديكاليسم يا سوسياليسم پرولتري نداشتند. همدردي آن‌ها نسبت به كارگران پدرسالارانه يا نوع‌دوستانه بود. آن‌ها به برقراري شكل‌هاي آمريت پدرسالاري يا پيش از سرمايه‌داري گرايش داشتند. اما ويليام موريس به عنوان يك سوسياليست رمانتيك كه فعالانه در جنبش كارگري انگليس كه اتحاديه سوسياليستي را به وجود آورده بود، شركت داشت، هرگز چنین نبود. البته، اتوبیای موريس نیز دارای جنبه پدرسالاری و پس‌گرایی است. اين امر خود را در برخورد منفي وی نسبت به آنچه كه او با تمسخر آن را «امررهايي زنان در قرن نوزده» می‌نامد، نمايان می‌سازد. در اتوبیای وی كار كودكان و كارهاي خانگي به عنوان فعاليت‌هاي صرفاً زنانه معرفی شده است.<sup>۲۲</sup>

در اين جا ويليام موريس به عنوان نمونه انتخاب شد. اما اين نتيجه‌گيري يك اشتباه جدي است كه سوسياليسم (يا ماركسيسم متأثر از انتقاد رمانتيك از تمدن مدرن)، پديده قرن نوزدهم است. لازم به يادآوري است كه موريس در انگلستان طی دهه‌ها فراپوش شده بود. اما در سه دهه اخير، نويسندگان ماركسيست نزديك به سنت رمانتيك، مانند هومونا ويليامز و ا.پ. تامپسون (نويسنده كتاب برجسته‌اي درباره ويليام موريس) فراتر از محدوده دانشگاه‌ها حضور وسيعي بافته‌اند. تامپسون يكي از رهبران و ايدئولوگ‌هاي جنبش وسيع باسيستي و ضد هسته‌اي بریتانیاست.

مرکز اصلی پرورش این نوع مارکسیسم در قرن بیستم در آلمان بوده است. روزا

لوکزامبورگ، گ. لوکاج، ارنست بلوخ و مکتب فرانکفورت (مخصوصاً و. بنیامین و مارکوزه) هر یک به شیوه خود عناصر سنت رمانتیک را در تفسیرهای مارکسیسم خود وارد کرده اند. به موهبت هربرت مارکوزه این انتقاد مارکسیستی نیمه رمانتیک از تمدن صنعتی تأثیر عمیقی در آلمان معاصر و ایالت متحد آمریکا داشته و علاوه بر چپ نو و جنبش دانشجویی دهه ۱۹۶۰، جنبش های اجتماعی تازه چون جنبش محیط زیست، فمینیسم و پساپیسم را به طور گسترده و غیر مستقیم زیر تأثیر خود قرار داده است. بنا بر این، «جریان گرم» مارکسیسم که با ایدئولوژی شامل مرور زمان فاصله دارد، نقطه اوج خود را مخصوصاً در انگلستان، آلمان و ایالت متحده، یعنی در کشورهایی از سرگذرانیده که تمدن سرمایه داری مدرن به ناب ترین، منظم ترین و بی انعطاف ترین رشد خود رسیده است. بی شک یکی از دلایل توجه به نوشتگی همانا طبیعت کم جاذبه استبداد صنعتی بورژوازی (غیر سرمایه داری) اروپای شرقی است که نتوانست به عنوان جانشین واقعی مصائب جامعه مدرن بورژوازی پذیرفته شود. مضافاً به این که رهبران این کشورها سعی کردند که از فن سالاری و تولیدگرایی غرب تقلید کنند.

### ● نتیجه

مارکسیسم به خاطر جذب شدن به بینش رمانتیک جهان، به خردگرایی روشنگران و فلسفه کلاسیک آلمان بسیار مدیون است. این موضوع نه تنها در مورد مارکس، بلکه هم چنین در مورد نویسندگان دیگر چون روزا لوکزامبورگ، گشورکی لوکاج و هربرت مارکوزه مصداق دارد. با این همه، سرمایه ستیزی رمانتیک (که تا همین اواخر وسیعاً مجهول مانده بود) عنصر فطری انتقاد تعمیم یافته و منظم آن از مجسوع تمدن صنعتی - بورژوازی مدرن را تشکیل می دهد.

بعد سرمایه ستیزی رمانتیک در مقیاس زیادی به شکل گیری بینش آینده سوسیالیستی آن کمک کرده است، بینشی که رادیکال ترین و تخیلی ترین متفکران مارکسیست آن را نه تنها به عنوان یک سیستم اقتصادی - که در آن وسایل تولید به مالکیت جمعی در می آید - بلکه اضافه بر آن به عنوان شیوه جدیدی که در آن، مقوله کار (دوباره) همچون هنر، (یعنی بیاد آزاد و خلاقیت بشری) تبدیل خواهد شد، درک کرده اند. ■

پانوشها:

1- Marx, Engels, *Über Kunst and Literatur*, Berlin, Verlag Bruno Henschel, 1948, P 231.

2- Dickens Charles, *temps Difficiles*, Paris, Galimard, 1985, PP 23, 49, 393, Cf P 139.

۴- همانجا صفحه ۴۸

۵- همانجا صفحه های ۱۰۱، ۱۰۲

۶- همانجا صفحه ۴۸

7- Ruskin John. Introductiona A Joy For Ever, 1857, dans Readings From Ruskin, Leipzig, Veihagen and Klosing 1925, PP91, 93, 96, 102.

۸- همانجا صفحات ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۲

9- Marx, LeCapital, Vol.I, Paris, Gamier - Flammarion, 1969, P 350

10- Marx, Engels, Ausgewahlte Briefe, Berlin, Dietz Verlag, 1953, P 233. Surle rapport de marx a Mourer at Morgan, Voir KRADER L, Ethnologie und Anthropologic bei Marx, Francfort, Verlag Ullstein, 1976.

11- Voir MANNHEIM Karl "Das Kontervative Denken", Wissensoziologie, Berlin, Luchterhand 1964, PP 425, 438, 440, 486, 497, 504, 507, etc

12- Vair Fischer Ernst, Marx in his own words, Londres, Penguin press, 1970, P. 15. Alvin Gouldner, For Sociology: Renewal und Critique of Sociology today, Londres penguin, Press, 1975, P 339; M.H Abrams Natural Supernaturalism: tradition and Revolution in Romantic Literature, New York, Norton Library, 1973, P. 314.

۱۳- پیش لوی در کتاب خود «مارکسیسم و زمانیم انقلابی» نوشته است از برخورد مشترک مارکس و رمانتیک ها تنها در ارتباط با جامعه های پیش از سرمایه داری گزارش دهد. رابطه (منفی) زمانیم و سرمایه داری در مقاله این نویسنده (با همکاری Robert Sayre): «درخشاوه های زمانیم ضد سرمایه داری» منتشره در مجله انسان و جامعه شماره ۷۰-۶۹ سال ۱۹۸۳ و شماره ۷۲-۷۳ سال ۱۹۸۴ به بحث درآمده است

14- Marx, Karl, National-ökonomische und philosophische, 1844, in Frühschriften, Ed.s.Landshut, Stuttgart, Kroner Verlag, 1953, PP, 240, 243, 255, 299, 301, 303

هم چنین سنگرمید قطعه مشهور مایهیت را که در آن شرح داده می شود که چگونه سرمایه داری همه ارزش های پیشین را در آبهای بیخ زده حساب های خودخواهانه و فرو می برد.

15- id-Le Capital, P.269

16- bid, PP 259, 266, 268 304, 305

17- id, Grundrisse der Kritik der politischen Ökonomie, Berlin, Dietz verlag, 1953, PP 592-600

18- id., Frühschriften, P. 248

19- Morris William, Political writings, Edite par A.L.Morton. Londres, Lawrence and wishart, 1979, P. 243

20- id., News from Nowhere(1890), Londres, Lawrence and wishart,

1977. PP 276-279.

21- id., "Useful Work versus Uselesstail" (1884), In political writings, PP 102-103

۲۲- ایدتولوی پدرسالاری ضرورتاً به فضای رمانتیک مربوط نیست. این ایدتولوی میان فردگرایان و پوزیتیویست ها (چون آوگوست کنت) هم وجود دارد. به علاوه نویسندگان مشغول در مبارزه باخطر رهایی زنان میان سوسیالیست های رمانتیک تر نوری تا ملرکزیه وجود دارند.